



Personal Interpretation: The Perspectives of Ṭabāṭabā'i and Dhahabī

Abolfazl Sadeghi 

PhD student of Comparative Interpretation,
University of Sciences and Education of the Holy *Qur'an*, Qom, Iran
(Email: sadeghi9610@gmail.com).

Abstract

One of the issues that has always been a point of contention among interpreters and scholars of Quranic sciences is the concept of interpretation based on opinion. The considerable effort of interpreters from both factions to uncover the correct meaning of interpretation based on opinion is due to the fact that the collection of narrations presented in the narrative communities and interpretive texts of both factions on this topic have a threatening tone and have deemed the result of such interpretation, even if correct, as reprehensible and condemnable. Two contemporary prominent Quranic scholars who have presented specific views regarding the concept of interpretation based on opinion are Dhahabi in his book *al-Tafsīr wa al-Mufasssūrīn* and Ṭabāṭabai in *Tafsīr al-Mizan*. The approach of the present article, with a descriptive-analytical method, has examined their viewpoints. The result of this study indicates that Dhahabi has categorized interpretation based on opinion into two types: praiseworthy and blameworthy, considering only the interpretation with an Ash'ari tinge as praiseworthy and others, such as the Shia interpretation, with certain examples, as blameworthy. However, categorizing some interpretations as praiseworthy or blameworthy is far from a scientific judgment due to prejudgment and a lack of proper understanding of interpretive foundations, and essentially, praiseworthy interpretation should be specifically excluded from the subject of interpretation based on opinion. Ṭabāṭabai, after examining the totality of narrations on this topic, considers interpretation based on opinion to pertain to the method of interpretation and not the essence of interpretation itself. Referring to one of the cases of interpretation based on opinion, namely independence of opinion and not referring to other verses of the Quran, he believes that if interpretation is carried out with an erroneous method and approach, even if it leads to a correct result, it is still reprehensible and condemnable and lacks scientific value and credibility.

Keywords: Interpretation based on opinion, Ṭabāṭabā'i, Dhahabī, Analytical evaluation, Interpretative methods.

Promoting article


Received: 21/ 4/ 2024, accepted: 9/ 5/ 2024, and published: 9/ 5/ 2024, Pages: 171-196.

Publisher: Mashhad Faculty of University of Quranic Theology and Awareness.

Print ISSN: 2783-5294

Online ISSN: 2783-5308

Open access in web address: <<http://naghdeara.quran.ac.ir>>

 doi: 10.22034/naghdeara.2024.195807

NOTE: Latin transliteration of the bibliography is included in the final pages of this article.



تفسیر به رأی از دیدگاه طباطبایی و ذهبی

ابوالفضل صادقی ^{ID}

دانشجوی دکتری تفسیر تطبیقی،

دانشگاه علوم و معارف قرآن کریم، قم، ایران

(ایمیل: sadeghi9610@gmail.com).

چکیده

یکی از مسائلی که در بحث روش‌های تفسیری، همواره محل نزاع مفسران و اندیشمندان علوم قرآنی بوده، مفهوم تفسیر به رأی است. اهتمام فراوان مفسران فریقین در کشف معنای صحیح تفسیر به رأی، بدان جهت است که مجموعه روایاتی که در جوامع روایی و متون تفسیری فریقین در این باب مطرح شده، لحن تهدید آمیزی داشته و نتیجه چنین تفسیری را ولو صحیح، نکوهیده و مذموم دانسته است. دو تن از شخصیت‌های برجسته قرآن پژوه معاصر که درباره مفهوم تفسیر به رأی، دیدگاه خاصی مطرح نموده اند، ذهبی در کتاب *التفسیر و المفسرون* و طباطبایی در *تفسیر المیزان* هستند. در این مطالعه با روش توصیفی - تحلیلی به بررسی دیدگاه‌های آنان پرداخته شده است. بنا است از این دفاع کنیم که ذهبی، تفسیر به رأی را به دو نوع ممدوح و مذموم تقسیم بندی نموده و تنها تفسیر با صیغه اشعری را ممدوح و مابقی تفاسیر هم چون: تفسیر شیعه را با ذکر مصادیقی، مذموم دانسته است، در حالی که تلقی نمودن برخی از تفاسیر در حیطه ممدوح و مذموم، به دور از دآوری علمی و بدلیل پیش دآوری و عدم شناخت صحیح مبانی تفسیری است و اصولاً تفسیر ممدوح را باید تخصصاً از موضوع تفسیر به رأی، خارج دانست. طباطبایی نیز با بررسی مجموع روایات این باب، تفسیر به رأی را ناظر به روش تفسیری و نه اصل تفسیر دانسته و با اشاره به یکی از موارد تفسیر به رأی یعنی استقلال به رأی و عدم مراجعه به آیات دیگر قرآن، معتقد است که اگر تفسیر با روش و طریقه خطا انجام پذیرد، حتی اگر به نتیجه صحیح منتج گردد، باز نکوهیده و مذموم بوده و فاقد ارزش و اعتبار علمی است.

کلیدواژه‌ها: تفسیر به رأی، محمدحسین طباطبایی، محمدحسین ذهبی، ارزیابی تحلیلی، روش‌های تفسیری.

مقاله ترویجی

دریافت: ۱۴۰۳/۲/۲۰ ش، پذیرش: ۱۴۰۳/۲/۲۰ ش، نشر: ۱۴۰۳/۲/۲۰ ش، صفحه ۱۷۱ تا ۱۹۶.

ناشر: دانشگاه علوم و معارف قرآن کریم (دانشکده علوم قرآنی مشهد)

شاپای چاپی: ۵۲۹۴-۲۷۸۳

شاپای الکترونیکی: ۵۳۰۸-۲۷۸۳

دسترسی آزاد: پایگاه اینترنتی <<http://naghddeara.quran.ac.ir>>

doi: 10.22034/naghddeara.2024.195807

درآمد

یکی از مسائلی که در مباحث علوم قرآن همواره محلّ بحث و مناقشات فراوانی بوده، مفهوم تفسیر به رأی است. تفسیر به رأی یکی از خطرناک‌ترین روش‌های برخورد با قرآن کریم است که سابقه آن را می‌توان از همان آغاز نزول وحی و دوران زندگانی پیامبر اکرم (ص) دانست؛ چراکه روایات نهی از تفسیر به رأی که در منابع روایی فریقین آمده‌اند، عمدتاً از زبان پیامبر (ص) نقل گردیده‌اند و این امر، به نوعی نشان دهنده نگرانی آن حضرت از ابتلای برخی به تفسیر به رأی بوده است.

برای نمونه، طبری روایتی از پیامبر (ص) در این باره نقل نموده است که بر پایه آن پیامبر (ص) فرمودند: «مَنْ قَالَ فِي الْقُرْآنِ بِرَأْيِهِ فَلْيَتَّبِعُوا مَقْعَدَهُ مِنَ النَّارِ» (طبری، جامع البیان، ۱/ ۲۷). در عصر نزول، با این‌که مدار تفسیر را احادیث پیامبر (ص) تشکیل می‌داد؛ اما روایات دروغین یا نادرست فراوانی به عنوان مصادیقی از تفسیر به رأی گسترش یافته بود؛ تاجایی که به فرموده امام علی (ع)، پیامبر (ص) در خطبه‌ای فرمودند: ای مردم! دروغ‌گویان در حدیث من فراوان شده‌اند، پس آن‌که عمداً بر من دروغ ببندد، جایگاهش را در آتش جهنّم، فراهم کند (بنگرید به: نهج البلاغه، خطبه ۲۱۰).

گفتنی است که این مسئله در دانش اصول فقه با بحث اجتهاد و مصادر فقهی و تشریحی مرتبط بوده و اصولیان به مناسبت بحث از میزان اعتبار اجتهاد، قیاس و مباحث مشابه آن در مسیر استنباط احکام شرعی، از موضوع تفسیر به رأی بحث می‌کنند. اصولیون اهل سنت نیز معمولاً در مقام بحث از مصادر خاص خود در استنباط احکام، سعی در توجیه ادله نهی از تفسیر به رأی داشته و اصولیان و دانشمندان شیعه از همین زاویه برآنان خرده گرفته‌اند (بنگرید به: عسکری، معالم المدرستین، ۱/ ۲۸۱).

مبحث اصولی حجّیت ظواهر قرآن کریم نیز با تفسیر به رأی مرتبط بوده و مستند اخباریان که مخالفان حجّیت ظواهر قرآن شمرده می‌شوند، نیز بعضاً همین روایات نهی از تفسیر به رأی بوده است (بنگرید به: خراسانی، کفایة الاصول، ص ۲۸۲) در مباحث جدید کلامی نیز آن‌جا که از نقش اساسی پیش فرض‌ها و انتظارات در فهم متن کتاب الهی و شناخت معارف دینی،

سخن به میان می‌آید، مسئله تفسیر به رأی و مذموم بودن آن اهمّیت می‌یابد.

شایان ذکر است که برخلاف آن‌چه از مفاد روایات اسلامی در این باب بدست می‌آید، در مصطلح بسیاری از عالمان اسلامی، این موضوع دچار تحلیل‌ها و تبیین‌هایی بیگانه از مفاد روایی آن شده است که تقسیم بندی تفسیر به رأی به دو قسم ممدوح و مذموم از این قبیل است. آن‌چه در این جستار بررسی خواهد شد، تبیین مفهوم تفسیر به رأی و ارزیابی تحلیلی آن، از دیدگاه دو تن از شخصیت‌های برجسته قرآن پژوه معاصر است که محمدحسین ذهبی در کتاب *التفسیر و المفسرون* و محمدحسین طباطبایی در *تفسیر المیزان* هستند.

درباره این موضوع مقالات مختلفی نوشته شده‌اند که هر یک به نوعی، به تبیین و تحلیل گوشه‌ای از نکات و مسائل مرتبط با مفهوم تفسیر به رأی پرداخته‌اند، از جمله می‌توان به مقاله «تفسیر به رأی از منظر روایات» از محمد اسعدی (*روش‌شناسی علوم انسانی*، شماره ۳۹، ۱۳۸۳ش) اشاره نمود که نویسنده در آن به تحلیل متون دینی مرتبط با مسئله تفسیر به رأی و نکوشش آن از منابع شیعه، اهل سنت و آیات قرآن اقدام نموده و به تبیین آرای علمای اسلامی در شرح این مفهوم و شناخت دقیق تفسیر به رأی با بهره‌گیری از مفاد روایات و قرائن لغوی و تاریخی پرداخته است.

مطالعه دیگر با عنوان «پژوهشی درباره احادیث نهی از تفسیر به رأی در نگاه فریقین» از جعفر گل محمدی است (*پژوهش‌های دینی*، شماره ۲، ۱۳۸۴ش) که مؤلف در آن، به تبیین مراد دقیق از تفسیر به رأی و فحوص از مفاد روایات فریقین در این باب پرداخته است. مطالعه دیگر، با عنوان «تفسیر به رأی، چیستی و چرا نیستی» از عباس نقویان است (*مطالعات قرآن و حدیث*، شماره ۲، ۱۳۸۷ش). مؤلف در این مقاله به تبیین اعتبار روایات ناهی از تفسیر به رأی و حدود دلالت این روایات و وجه تمایز آن با مسئله تدبّر، پرداخته است.

مقاله دیگر با عنوان «تفسیر به رأی در اندیشه‌های تفسیری علامه طباطبایی با تأکید بر نقش روش» از معصومه شریفی و محسن رفیعی است (*معرفت*، شماره ۲۰۳، ۱۳۹۳ش) که نویسندگان در این مقاله، به تحلیل پنج دسته از روایات مربوط به تفسیر به رأی پرداخته و به تبیین اندیشه‌های طباطبایی با تأکید بر نقش روش در نهی این گونه روایات پرداخته‌اند.

مطالعه دیگر مقاله «تحلیلی انتقادی از دیدگاه ذهبی، پیرامون تفسیر به رأی» از کیوان

احسانی، اصغر طهماسبی و لیلا قنبری است (مطالعات قرآن وحدیث، شماره ۱۷، ۱۳۹۴ش). نویسندگان در این مطالعه، با رویکردی تحلیلی در سه محور: اصل تقسیم بندی، مصادیق تفسیر به رأی و نمودهای عینی از تفسیر به رأی مذموم، باور ذهبی را مورد نقد و بررسی قرار داده اند؛ اما این که در یک مطالعه مستقل بصورت جامع ومنسجم، به ارزیابی تحلیلی مفهوم تفسیر به رأی از دیدگاه طباطبایی و ذهبی، پرداخته شده باشد، تاکنون پژوهشی سامان نیافته و همین عامل، سبب بوجود آمدن شاکله این تحقیق گردیده است.

به نظر می رسد که انجام این مطالعه بتواند نقش مهمی در تبیین هرچه بهتر ابعاد مفهوم تفسیر به رأی ایفا نموده و با ارزیابی تحلیلی آراء ارزشمند این دو متفکر بزرگ معاصر، نکات سودمندی را بامحوریت مسئله تفسیر به رأی، در اختیار قرآن پژوهان محترم و علاقه مندان به حیطه مباحث علوم قرآنی بگذارد.

طرح مسئله

برای آن که بتوان به معنای درستی از مفهوم (تفسیر به رأی) دست یافت، در ابتدا بایستی، معانی لغوی و اصطلاحی واژگان (تفسیر) و (رأی) تبیین گردد و در ادامه، تعبیر دقیق معانی حرف باء در مفهوم تفسیر به رأی، مورد تحلیل و بررسی قرار گیرد.

واژه «تفسیر»، مصدر باب تفعیل از ماده «ف س ر» است. ماده «فسر» هم در ثلاثی مزید وهم در ثلاثی مجرد به کار می رود و در هر دو، بصورت متعدی استعمال می شود. گفتنی است که لغت شناسان تعبیر گوناگونی در توضیح معنای ماده فسر به کار برده اند؛ از جمله: بیان (ابن فارس، مقایس اللغه، ۸۱۸؛ ابن منظور، لسان العرب، ۵ / ۵۵)، ابانه (زبیدی، تاج العروس، ۳ / ۴۷؛ فیروزآبادی، القاموس المحيط، ۱۲ / ۱۱۰)، توضیح دادن چیزی (فیومی، المصباح المنیر، ۲۴۵)، پرده برداری و آشکار ساختن امر پوشیده (ابن منظور، لسان العرب، ۵ / ۵۵؛ فیروزآبادی، القاموس المحيط، ۱۲ / ۲۱۰)، و کشف معنای معقول (زبیدی، تاج العروس، ۳ / ۴۷).

قابل ذکر است که تفاوت عبارات «فَسَّرْتُ الشَّيْءَ» و «فَسَّرْتُ الشَّيْءَ» در این است که در دوّمی، تأکید و مبالغه بیشتری وجود دارد (فیومی، المصباح المنیر، ۲۴۵؛ راغب اصفهانی،

مفردات، ۱۷۷). برخی معتقدند که تفسیر، مأخوذ از فسر بوده و فسر، مقلوب از سفر است و به معنای کشف و آشکار ساختن، آمده است (زرکشی، **البرهان**، ۱۴۷/۲؛ طریحی، **مجمع البحرین**، ۴۰۱/۳) و تفاوت میان سفر و فسر که با یکدیگر، قرابت معنایی در دلالت بر ظهور بعد از خفا و آشکار ساختن امری پنهان دارند، آن است که سفر برای ابراز اشیای خارجی و فسر برای اظهار معنای معقول، به کار می‌رود (راغب اصفهانی، **مفردات**، ۳۸۰). از مجموع آنچه بیان گردید، می‌توان نتیجه گرفت که تفسیر، به معنای آشکار ساختن، روشن کردن، تبیین نمودن و پرده برداری است.

گفتنی است که واژه «تفسیر» تنها یک بار در **قرآن کریم** به کار رفته است. آن‌جا که خدا می‌فرماید: «وَلَا يَأْتُونَكَ بِمَثَلٍ إِلَّا جِئْنَاكَ بِالْحَقِّ وَأَحْسَنَ تَفْسِيرًا»؛ یعنی برای تو مثلی نیاوردند، مگر آنکه [ما] حق را با نیکوترین بیان، برای تو آوردیم (فرقان/۳۳). در این آیه مفسران فریقین، تفسیر را به معنای «بیان و کشف» دانسته‌اند که صرفاً اشاره به همان معنای لغوی آن است (بنگرید به: فخررازی، **مفاتیح الغیب**، ۴۵۷/۲۴؛ طبری، **جامع البیان**، ۹/۱۹؛ طبرسی، **مجمع البیان**، ۲۶۶/۷).

در باره معنای اصطلاحی تفسیر، باید چنین گفت که این واژه از سوی مفسران و دانشمندان علوم **قرآنی**، به صورت‌های مختلفی، تعریف شده است. از جمله، قدماء گفته‌اند به معنای کشف مراد از لفظ مشکل است (طبرسی، **مجمع البیان**، ۱/۱۶)، یا مثلاً کشف معانی **قرآن** و بیان مراد از آن‌ها است (راغب اصفهانی، **مفردات**، ۳۸۰؛ سیوطی، **الاتقان**، ۵۵۰/۲؛ زرکشی، **البرهان**، ۱۴۹/۲). معاصران نیز مثلاً گفته‌اند به معنای آشکار ساختن مراد خدای متعال در کتاب او است (خویی، **البیان**، ۳۹۷). به همین ترتیب، گفته‌اند به معنای بیان معانی آیات **قرآن**، کشف مقاصد و مدالیل آن‌ها است (طباطبایی، **المیزان**، ۷/۱)، یا به معنای زدودن ابهام از لفظ مشکل و دشوار که در انتقال معنای مورد نظر، نارسا و دچار اشکال (معرفت، **تفسیر و مفسران**، ۱/۱۷)، یا به معنای کشف و پرده برداری از ابهام کلمات و جمله‌های **قرآن کریم** و توضیح مقاصد و اهداف آن‌ها (رضایی اصفهانی، **مبانی وقواعد تفسیر قرآن**، ۴۴۰).

گفتنی است هر چند نقدهایی به تعاریف فوق وارد است-که این جستار در صدد تبیین آنها نمی‌باشد- اما می‌توان مطالب فوق را در تعریف زیر خلاصه نمود: «تفسیر عبارت است از:

بیان مفاد استعمالی آیات قرآن و آشکار نمودن مراد خدای متعال از آن بر مبنای ادبیات عرب و اصول عقلایی محاوره. (بابایی و همکاران، روش‌شناسی تفسیر قرآن، ۲۳). البته بدیهی است که برای کشف مراد، باید از ساز و کارهایی روش مند پیروی نمود تا بتوان از حاصل تفسیر، دفاع علمی نمود و با اطمینان ناشی از قطع یا ظن معتبر، آن را به گوینده کلام- خدای متعال- نسبت داد (نقویان، تفسیر به رأی، چیستی و چراستی، ۵۴).

اما واژه «رأی»، مفرد آراء بوده و در لغت، به معنای «مطلق اعتقاد، مطلق نظر یا اعتقاد قلبی» آمده و منظور از آن، دیدگاهی است که یک فرد، از راه تلاش فکری برای خود بر می‌گزیند، خواه برهان عقلی یا نقلی داشته باشد؛ خواه مطابق با واقع یا مخالف آن باشد؛ خواه قطعی یا در حدّ گمان و استحسان باشد (بنگرید به: فراهیدی، العین، ۳/ ۲۹۴؛ ابن‌منظور، لسان العرب، ۵/ ۸۴؛ فیروزآبادی، القاموس المحيط، ۴/ ۳۳۳؛ مصطفوی، التّحقیق فی کلمات القرآن الکریم، ۱۴/ ۱۶).

این واژه در احادیث نهی از تفسیر به رأی، درک عقلانی نیست؛ بل که به معنای عقیده و سلیقه شخصی یا گمان و پنداری است که بر انسان غلبه پیدا کرده است (راغب اصفهانی، مفردات، ۲۰۹) بنابراین باید گفت که هرگاه انسان عقیده‌ای برای خود اخذ کرده و کوشش می‌کند تا شواهدی از قرآن کریم و احادیث پیامبر اکرم (ص) و اهل بیت (ع) برای آن بترشد؛ اما در میان آنها چیزی که صریحاً یا ظاهراً موافق عقیده او باشد نیابد، به ناچار برای رسیدن به مقصود خود، آیات و روایاتی را انتخاب کرده و بدون هیچ گونه قرینه‌ای برخلاف مفهوم ظاهر آن، تفسیر می‌کند، چنین کاری را تفسیر به رأی گویند (مکارم شیرازی، تفسیر به رأی و هرج و مرج ادبی، ۲۴).

البته اخذ معنای خلاف ظاهر، همیشه تفسیر به رأی نیست؛ بل که اگر قرینه روشنی از عقل یا نقل، برخلاف معنای ظاهر یا معنای حقیقی وجود داشته باشد، تمسک بدان، مانعی نخواهد داشت. شایان ذکر است که تفاوت میان تدبّر و تفسیر به رأی، آن است که در تفسیر به رأی، نظریه شخصی و پیش‌فرض‌های مفسّر محور است؛ اما در تدبّر، مفاد ذاتی آیات، موضوع و محور بحث بوده و فکر و اندیشه، تنها ابزار شناخت است و مانند آینه و به تعبیر صحیح تر، مانند چراغی عمل می‌کند که زوایای معانی کلام را می‌نمایاند (جمعی از نویسندگان،

دائرة المعارف قرآن کریم، ۸ / ۱۸۵).

۱. بسامد روایات تفسیر به رأی

در این بخش، به تحلیل و بررسی مختصر بسامد روایات تفسیربه‌رأی در برخی از مهم‌ترین منابع روایی و تفسیری فریقین و تبیین معنای آن از دیدگاه بسیاری از مفسران و قرآن‌پژوهان پرداخته خواهد شد.

۱-۱) روایات تفسیربه‌رأی در منابع فریقین

روایات نهی از تفسیربه‌رأی، در منابع روایی و تفسیری شیعه و اهل سنت هر دو به چشم می‌خورد. مجموع روایات این باب، از طریق عامه به پنج روایت می‌رسد که سه روایت به ابن عباس، یکی به جندب بن عبدالله و روایت دیگری هم به ابوهریره یا سعد ختم می‌شود که برخی در سند تعدادی از آنها مناقشه نموده‌اند (آلوسی، *روح المعانی*، ۳ / ۶)؛ اما شهرت روایی آنها و هم‌چنین روایات دیگری که مضمون این احادیث را تأیید می‌نمایند، ضعف احتمالی سند را جبران می‌کنند (طبری، *جامع البیان*، ۱ / ۲۷-۲۹؛ بغوی، *معالم التنزیل*، ۱ / ۶۶-۶۷).

هم‌چنین مجموع روایات این باب از طریق شیعه نیز به پانزده روایت می‌رسد که برخی از آنها، مرسل و ضعیف بوده و چه بسا بتوان ادعا نمود که بجز سخنان امام علی (ع) که در *نهج البلاغه* آمده و اعتبار و حجیت آنها از راههای گوناگون، از جمله اتقان و قوت مضمون، قرائن و شواهد تاریخی و نیز اعتماد به گردآورنده آن ثابت است، تنها روایت معتبر از نظر سندی، یک حدیثی قدسی است که صدوق (ره) به سند خویش از امام رضا (ع) نقل نموده و همگی راویان آن، توثیق شده‌اند:

حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ مُوسَى بْنِ الْمُتَوَكِّلِ، قَالَ: حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ بْنِ هَاشِمٍ، عَنْ أَبِيهِ، عَنْ الرَّيَّانِ بْنِ الصَّلْتِ، عَنْ عَلِيِّ بْنِ مُوسَى الرِّضَا (ع)، عَنْ أَبِيهِ، عَنْ آبَائِهِ، عَنْ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ (ع): قَالَ اللَّهُ جَلَّ جَلَالُهُ: مَا آمَنَ بِي مَنْ فَسَّرَ بِرَأْيِهِ كَلَامِي وَمَا عَرَفَنِي مَنْ شَبَّهَنِي بِخَلْقِي وَمَا عَلَيَّ دِينِي مَنِ اسْتَعْمَلَ الْقِيَاسَ فِي دِينِي (ابن بابویه، *عیون أخبار الرضا* (ع)، ۱ / ۱۱۶).

اما با این حال، برخی درباره روایات یاد شده، ادعای تواتر کرده‌اند (خویی، *البیان*، ۲۶۹)؛

اما ظاهراً این تواتر، مستندی نداشته و روایات، از حدّ استفاضه فراتر نمی روند، مگر این که به سبب یکنواختی مضمون آنها، ادّعی تواتر معنوی؛ بل که تواتر اجمالی شود (بنگرید به: *دائرةالمعارف قرآن کریم*، ۱۷۸/۸).

شایان ذکر است که این مطالعه، درصددِ تحلیل و بررسی سند و متن تمامی روایات این باب نبوده که هیچ کس از فریقین، این احادیث را بدلیل ضعف سند یا عدم اعتبار مصدر، نفی نکرده و با تلقی به قبول، درصددِ فهم درست دلالت آنها برآمده اند، برای درک و تحلیل بهتر آنها، خوانندگان محترم را به منابع تفصیلی دیگر، ارجاع میدهد (بنگرید به: بحرانی، *البرهان فی تفسیر القرآن*، ۱/ ۳۹-۴۳؛ عیاشی، *التفسیر*، ۱/ ۱۷؛ مجلسی، *بحارالانوار*، ۱۱۰/۸۹؛ معرفت، *تفسیر و مفسران*، ۶۳-۷۲).

(۲-۱) بررسی حرف باء در مفهوم تفسیر به رأی

گفتنی است که حرف باء در مفهوم تفسیر به رأی، در سه قسم دانسته شده است که با اختیار نمودن هر یک، معنای متفاوتی خواهیم داشت که شرح آنها عبارتند از اینکه: اگر حرف باء را در معنای سببیت بدانیم، مقصود چنین خواهد بود که مفسّر بخاطر رأی خاصی که انتخاب نموده، به تفسیر قرآن می پردازد و آیه را برطبق آن، معنا می کند. روشن است که چنین مفسّری درصددِ فهم و کشف مقصود خدا نیست؛ بل که در مقام تأیید دیدگاه خویش بوده و آیات قرآن را مستمسک خود قرار داده و سزاوار نکوهش است.

اگر حرف باء را در معنای استعانت بدانیم، مقصود چنین خواهد بود که مفسّر بجای تفسیر آیات، به کمک قواعد محاوره و ادبیات عرب و قرائن درونی و بیرونی، به کمک رأی خود، آیات را تفسیر می نماید. چنین مفسّری نیز درصددِ فهم مراد خدا نیست. اگر حرف باء را در معنای تعدیه به مفعول دوم بدانیم، مقصود چنین خواهد بود که مفسّر در تفسیر آیه، بجای آن که مفاد آیه را بیان کند، آرای خود را مطرح نموده و میان آیه شریفه و آرای خود، این همانی برقرار می سازد. در این صورت نیز وی بجای فهم متن، درصددِ تثبیت رأی خویش بوده و چنین تفسیری، مورد نکوهش است (بنگرید به: بابایی و همکاران، *روش شناسی تفسیر قرآن*، ۵۷-۵۸؛ نجارزادگان، *تفسیر تطبیقی*، ۴۹-۵۰).

بدیهی است که در هر سه حالت، بجای آن که قرآن کریم اصل و متبوع باشد، فرع و تابع

انگاشته شده و در واقع، مورد استفاده ابزاری قرار گرفته است، لذا این شیوه تفسیری در روایات مورد مذمت و نکوهش قرار گرفته است.

۳-۱) بررسی معنای تفسیر به رأی از دیدگاه مفسران و قرآن پژوهان

بسیاری از مفسران و قرآن پژوهان دونوع تلقی عمده از معنای تفسیر به رأی داشته‌اند. یک دسته تفسیر به رأی را در برابر تفسیر روایی دانسته، و بر پایه ظاهر احادیث تفسیر به رأی، هرگونه اجتهاد در فهم معانی قرآن را هر چند با شواهدی هم‌راه باشد و با نص صریحی معارض نباشد ممنوع شمرده‌اند (ماوردی، *النکت والعیون*، ۱/ ۳۴).

شیخ طوسی نیز هر چند خود، به تفسیر اجتهادی در صورت فقدان روایات، قائل است؛ اما ظاهر اولیه روایات مزبور را همان می‌داند که تفسیر قرآن کریم جز بر اساس نقل صحیحی از پیامبر (ص) و اهل بیت (ع) روا نیست که بر اساس همین معنای ظاهری، گروهی از تابعان و فقیهان مدینه همانند سعید بن مسیب، عبید سلمانی، نافع، محمد بن قاسم و سالم بن عبدالله، از سخن گفتن درباره قرآن کریم بر اساس رأی و نظر خود، کراهت داشتند (شیخ طوسی، *تبیان*، ۴/ ۱).

گفتنی است که این دیدگاه، مورد توجه اخباریون شیعه قرار گرفت و بر اساس آن، استنباط احکام از ظواهر غیر صریح قرآنی را جز به مدد روایت روا ندانسته (استرآبادی، *الفوائد المدنیه*، ۱۰۴) یا اساساً تفسیر هر آیه‌ای را جز با روایت ممنوع شمرده‌اند (بحرانی، *البرهان فی تفسیر القرآن*، ۱/ ۷). دسته دوم کسانی هستند که آراءشان به نوعی در نقد رأی نخست شکل گرفته و حاکی از تبیین‌هایی درباره معنای تفسیر به رأی است که می‌تواند اطلاق نکوهیدگی و حرمت تفسیر غیر روایی را به چالش بکشاند.

مثلاً ابن عطیه بر این باور است که کسی که بدون توجه به نظر دانشمندان و به‌کارگیری قواعد علمی هم‌چون نحو، لغت و اصول، قرآن را تفسیر کند آن را به رأی خویش تفسیر نموده است (ابن عطیه، *المحرر الوجیز*، ۱/ ۴۱). شیخ مفید نیز تفسیر و تأویل کتاب الهی را بر اساس عقاید شخصی، هواهای نفسانی و تفسیر بدون علم، ناروا دانسته و دیگران را از پیامدهای آن بر حذر داشته است (مفید، *تفسیر القرآن المجید*، ۲۱).

قابل ذکر آن‌که در بررسی تطبیقی دیدگاه‌های فریقین درباره معنای روایات تفسیر به رأی، به

نقاط اشتراک فراوانی برمیخوریم که جملگی آنان به یک نقطه اصلی باز می‌گردد و آن عبارت است از: تفسیر قرآن بدون علم و یا تحمیل رأی بر قرآن و پیش فرض مفسر (گل محمدی، پژوهشی دربارهٔ احادیث نهی از تفسیر به رأی در نگاه فریقین، ۲۰۵).

۲. تبیین مفهوم تفسیر به رأی از دیدگاه ذهبی و نقد آن

در این بخش به تحلیل و بررسی مفهوم تفسیر به رأی از دیدگاه ذهبی و نقد آن، پرداخته خواهد شد.

۲-۱) دیدگاه ذهبی در مفهوم تفسیر به رأی

همان‌طور که پیش تر گفتیم، اکثر دانشمندان شیعه و اهل سنت بر این موضوع اتفاق دارند که روایات نهی از تفسیر به رأی، به معنای نفی مطلق تفسیر نیست و باید با تلاش و فحص لازم به معنای واقعی و صحیح این روایات پی برد. در این زمینه برخی از قرآن‌پژوهان اهل سنت هم چون شاطبی و ذهبی، چنین دیدگاهی مطرح نموده‌اند که باید تعبیر تفسیر به رأی را به دو گونه تقسیم بندی نمود: تفسیر به رأی پذیرفته نشده، مذموم و ناروا؛ و تفسیر به رأی پذیرفته شده، ممدوح و روا.

ضمناً آن‌چه مفسر با شرایط و لوازمش انجام می‌دهد از قسم دوم است (ذهبی، التفسیر و المفسرون، ۱/ ۲۶۶؛ قاسمی، المحاسن التأویل، ۲/ ۱۶۵). گفتنی است که ذهبی، اصلاً فصلی با عنوان تفسیر به رأی در کتاب خود گشوده و در آنجا، تفسیر به رأی را چنین تعریف نموده است: تفسیر به رأی عبارت است از: تفسیر قرآن با اجتهاد بعد از شناخت مفسر به کلام عرب و شناخت الفاظ عربی و وجوه دلالتی آن، استعانت از شعر جاهلی، وقوف به اسباب نزول و شناخت ناسخ و منسوخ و غیر آن و ادواتی که مفسر به آن نیاز دارد (ذهبی، التفسیر و المفسرون، ۱/ ۲۵۵).

وی در ادامه به بیان ادله موافقان و مخالفان این موضوع پرداخته و می‌نویسد: تفسیر به رأی، دو قسم است: تفسیری که موافق کلام عرب هم‌راه موافقت کتاب، سنت و رعایت سایر شروط تفسیر باشد که این قسم جایز است و هیچ شکی در آن نیست؛ اما قسم دوم که بر اساس قوانین عربی نباشد، موافق با ادله شرعیه نبوده و شرایط تفسیر را دارا نیست که این تفسیر، مذموم و

نکوهیده است (همان، ۱ / ۲۶۵) ظاهراً وی، احادیث منع از تفسیر به رأی را بر قسم مورد نکوهش حمل نموده و تفسیر به رأی ممدوح را همان روش تفسیر عقلی دانسته که در برابر تفسیر نقلی قرار دارد.

با تحقیق در سخنان ذهبی، به نظر می‌رسد که وی مقصود از رأی در مفهوم تفسیر به رأی را «اجتهاد» دانسته و تفسیر به رأی را به معنای تفسیر قرآن از راه اجتهاد تلقی نموده است؛ یعنی اگر مفسری بعد از آگاهی کامل از کلام عرب، شیوه‌های گفتار، اسباب نزول، ناسخ و منسوخ و موارد مشابه آن، به اجتهاد در تفسیر اقدام نماید، تفسیر به رأی نموده است. اما واقعیت آن است که تفسیر به رأی، غیر از تفسیر مبتنی بر تدبّر و اجتهاد صحیح است. مراد از تفسیر به رأی، چنان‌که گذشت، تحمیل نظر شخصی بر قرآن بر اساس ذوق و نظر شخصی است که امری ناپسند و نکوهیده است و مراد از تدبّر و اجتهاد صحیح، فحص و بحث کافی از ادله و شواهد فهم قرآن و تلاش برای استخراج مراد جدی آیه است که این کار، با رویکرد روایی و عقلی، صورت می‌پذیرد که امری پسندیده و صحیح است.

با فحص و بررسی، می‌توان دریافت که ذهبی، مفاهیم تفسیر به رأی، تفسیر عقلی و تفسیر اجتهادی را یکسان، تلقی نموده است، در حالی که هر یک از این روشها، مرزهای مشخصی دارد و یکی دانستن آنها، اشتباه بزرگی است که ذهبی و امثال وی، مرتکب آن شده‌اند. ذهبی بدون آن‌که به تبیین گونه‌های مختلف تفسیر کلامی پردازد و بین آنان، تفکیک قائل شود، معتقد است که شیعیان، آراء و افکار خود را بر قرآن تحمیل نموده و برای تأیید مذهب خود و ردّ مذاهب دیگر دستاویز قرار می‌دهند، لذا همه تفاسیر شیعه را تفسیر به رأی مذموم و ناروا دانسته (ذهبی، التفسیر و المفسرون، ۲ / ۴) و تنها تفاسیری از اهل سنت هم چون *مفاتیح الغیب* فخر رازی و *انوار التنزیل* بیضاوی را که متأثر از مکتب اشعری هستند، جایز و ممدوح می‌شمرد (ذهبی، التفسیر و المفسرون، ۱ / ۲۸۸).

محمد هادی معرفت در تبیین و نقد سخن ذهبی، می‌نویسد:

سرباز زدن برخی از پیشینیان از تفسیر قرآن، بدلیل اعتماد نداشتن به خود و کمی بضاعت علمی آنان، درباره مفاهیم کلام الهی بوده است، ولی دانشمندان آگاه به مقاصد شریعت، با جرأت علمی تمام و احاطه کامل و همه جانبه بر مفاهیم قرآن،

به وادی تفسیر گام نهاده‌اند و تفسیر به رأی هم بطور مطلق، مورد نهی قرار گرفته است، نه - چنان‌که ذهبی پنداشته - یک قسم از آن؛ اما آن‌چه او را دچار این توهم نموده، این است که وی، تفسیر به رأی را به معنای اجتهاد دانسته و آن را در مقابل تفسیر مأثور قرار داده است، وگرنه شکی نیست که به‌کار بستن اجتهاد برای استنباط مفاهیم آیات قرآن کریم چنان‌چه با شیوه متعارف صورت پذیرد، درست و جایز است؛ لذا تفسیر به رأی - که بطور مطلق، مورد منع قرار گرفته - همان تکروی در تفسیر یا تحمیل رأی بر قرآن کریم است که امری مذموم است (بنگرید به: معرفت، تفسیر و مفسران، ۱/ ۸۴).

۲-۲) نقدی پیرامون تقسیم بندی ذهبی

گفتنی است که تقسیم بندی ذهبی، مخالف صریح برخی آیات، روایات و دیدگاه بسیاری از مفسران و اندیشمندان اسلامی است که در ادامه به تبیین آنها پرداخته خواهد شد. دیدگاه ذهبی، مخالف چندین آیه از قرآن کریم است که جهت اختصار مطلب، تنها به ذکر سه مورد، اکتفا می‌گردد. قرآن می‌گوید:

إِنَّمَا يَأْمُرُكُمْ بِالسُّوْءِ وَ الْفَحْشَاءِ وَ أَنْ تَقُولُوا عَلَى اللَّهِ مَا لَا تَعْلَمُونَ.

ترجمه: [او] شما را فقط به بدی و زشتی فرمان می‌دهد و [وامی‌دارد] تا بر خدا، چیزی را که نمی‌دانید، برنیدید (بقره/ ۱۶۹).

قُلْ إِنَّمَا حَرَّمَ رَبِّي الْفَوَاحِشَ مَا ظَهَرَ مِنْهَا وَ مَا بَطَّنَ وَ الْإِثْمَ وَ الْبَغْيَ بغيرِ الْحَقِّ وَ أَنْ تُشْرِكُوا بِاللَّهِ مَا لَمْ يَنْزِلْ بِهِ سُلْطَانًا وَ أَنْ تَقُولُوا عَلَى اللَّهِ مَا لَا تَعْلَمُونَ.

ترجمه: بگو: پروردگار من فقط زشتکاریها را - چه آشکارش [باشد] و چه پنهان - و گناه و ستم ناحق را حرام گردانیده است و [نیز] این‌که چیزی را شریک خدا سازید که دلیلی بر [حقانیت] آن نازل نکرده و اینکه چیزی را که نمی‌دانید به خدا نسبت دهید (اعراف / ۳۳).

وَمَنْ أَظْلَمُ مِمَّنِ افْتَرَى عَلَى اللَّهِ كَذِبًا أَوْ كَذَّبَ بِالْحَقِّ لَمَّا جَاءَهُ أَلَيْسَ فِي جَهَنَّمَ مَثْوًى لِّلْكَافِرِينَ.

ترجمه: کیست ستمکارتر از آن کس که بر خدا دروغ ببندد یا چون حق بسوی او آید، آن را تکذیب کند؟ آیا جای کافران، جهنم نیست (عنکبوت/ ۶۸).

دقت در مضامین آیات فوق، روشن می‌سازد که این آیات، دارای مفهوم عامی بوده و بر هرگونه تفسیر انحرافی و تفسیر به رأی قابل تطبیق بوده و مطلق تفسیر به رأی را مذموم دانسته و

جایگاه کسی که چنین کند، آتش جهنم، دانسته است.

افزون بر این، دیدگاه ذهبی، مخالف چندین روایت از پیامبر اکرم (ص) است که در منابع فریقین نقل گردیده و در آنها، مطلق تفسیر به رأی، مورد مذمت قرار گرفته است که جهت اختصار مطلب، تنها به ذکر سه مورد، اکتفا می‌گردد. نقل است که پیامبر اکرم (ص) فرمود: «مَنْ قَالَ فِي الْقُرْآنِ بِغَيْرِ عِلْمٍ فَلْيَتَّبِعُوا مَقْعَدَهُ مِنَ النَّارِ»؛ یعنی کسی که در قرآن به غیر علم سخن بگوید، پس جایگاهی از آتش، برای خود اخذ کرده است (ترمذی، *الجامع الصحیح*، ۵/۱۹۹).

بر پایه نقلی دیگر، پیامبر اکرم (ص) فرمود: «مَنْ قَالَ فِي الْقُرْآنِ بِرَأْيِهِ فَاصَابَ فَقَدْ أَخْطَأَ»؛ یعنی کسی که قرآن را با رأی خویش، تفسیر نماید، حتی اگر درست هم باشد، باز خطا کرده است (طبری، *جامع البیان*، ۲۷/۱). نیز، نقل است که پیامبر اکرم (ص) فرمود: «أَكْثَرُ مَا أَخَافُ عَلَى أُمَّتِي مِنْ بَعْدِي رَجُلٌ يَنَاقِلُ الْقُرْآنَ يَضَعُهُ عَلَى غَيْرِ مَوَاضِعِهِ»؛ یعنی بیش‌ترین چیزی که بر اتمم پس از خودم می‌ترسم این است که کسی قرآن را نادرست تفسیر نماید (مجلسی، *بحار الانوار*، ۱۱۱/۸۹).

قابل ذکر است که بررسی تک تک این روایات از جهت سند و متن، در اهداف این مطالعه نیست؛ اما دقت در مضامین روایات فوق، به اختصار روشن می‌سازد که این روایات، مطلق تفسیر به رأی را مذموم دانسته و هیچ صحبتی از تفسیر به رأی جایز و غیر جایز به میان نیاورده اند. در این روایات، جایگاه کسی که تفسیر به رأی نماید، آتش جهنم بیان شده و کار وی، فاقد ارزش و اعتبار علمی دانسته شده است. البته روایات فراوانی نیز از معصومین (ع) در این باب، وارد گردیده که بدلیل آن‌که برای اهل سنت و جناب ذهبی، حجّت محسوب نمیشده، از ذکر و استدلال به مضامین آنها خودداری گردیده است؛ اما به جهت کسب اطلاعات تکمیلی در این خصوص، می‌توان به منابع زیر مراجعه نمود (بنگرید به: عیاشی، *التفسیر*، ۱/ ۱۷؛ بحرانی، *البرهان*، ۴۰/۱).

افزون بر این‌ها همه، دیدگاه ذهبی مخالف با دیدگاه بسیاری از مفسران و اندیشمندان شیعه و اهل سنت است که مطلق تفسیر به رأی را نکوهش کرده‌اند و هیچ یک، از تفسیر به رأی ممدوح و مذموم، سخن به میان نیاورده‌اند. برخی از ایشان گفته‌اند تفسیر به رأی، همان تفسیر به

استحسان و هوای نفس است، تفسیر قرآن بدون علومی که همراه با آنها تفسیر جایز است، تفسیر آیات متشابه که غیرخدا کسی تأویل آنها را نمی‌داند، اظهار نظر قطعی دربارهٔ مراد خدا و تفسیر بر اساس مذهب فاسد (سیوطی، الاتقان، ۱۹۱/۴).

برخی دیگر گفته‌اند که تفسیر به رأی یعنی این که کسی بدون توجه به نظر دانشمندان و به کارگیری قواعد علمی هم‌چون نحو، لغت و اصول، قرآن را تفسیر کند (ابن عطیه، المحرر الوجیز، ۴۱/۱). نظر سوم هم این است که تفسیر به رأی این است که شخص، قرآن را بر طبق میل و عقیده خویش تفسیر کند یا این که مفسر بدون آگاهی از احادیث مربوط به غرائب و دیگر دانش‌های مورد نیاز، به تفسیر قرآن پردازد (قرطبی، الجامع لاحکام القرآن، ۱/۳۳).

شایان ذکر است که بسیاری از قرآن پژوهان شیعی نیز به تبیین دقیق مفهوم تفسیر به رأی پرداخته و به مذمت آن، تصریح نموده‌اند؛ اما هیچ یک در تعریف آن، از تفسیر به رأی ممدوح و مذموم، سخنی به میان نیاورده‌اند. برای نمونه: آقای خویی در این خصوص می‌نویسد: حمل لفظ بر ظاهرش پس از جستجوی قرائن متصل یا منفصل موجود در کتاب یا سنت و دلیل عقلی، تفسیر به رأی به شمار نمی‌آید؛ بل که اساساً تفسیر نیست (بنگرید به: خویی، البیان، ۲۶۹). محمدهادی معرفت نیز در این باره می‌نویسد: تفسیر به رأی یعنی این که گروهی، آیه ای از قرآن را انتخاب نمایند و سپس تلاش کنند تا آیه را بر دیدگاه یا عقیده یا مرام و مسلک ویژه خود تطبیق دهند یا این که شخصی بدون توجه به شیوه اهل فن، در فهم معانی کلام و مخصوصاً کلام خدا سخن بگوید (بنگرید به: معرفت، تفسیر و مفسران، ۱/۷۲).

۳-۲) دلایلی دیگر در نقد سخنان ذهبی

در جمع بندی مطالب مطرح شده، باید گفت که تقسیم بندی ذهبی، از اتقان و استحکام لازم برخوردار نیست و نمی‌توان آن را صحیح دانست. علاوه بر موارد یادشده باید توجه داشت که تفسیر ممدوح را باید تخصصاً از موضوع تفسیر به رأی خارج دانست. نکتهٔ شایان توجه دیگر این است که ذهبی اشعری مسلک است و مبانی تفسیری وی وابسته به مسلک اشعری است. او تمامی تفاسیر موجود به غیر از تفاسیر نگارش یافته با پایبندی به مبانی اشعری، هم‌چون تفاسیر شیعه، معتزله و زیدیه را با ذکر مصادیقی، مصداق تفسیر به رأی مذموم می‌داند. چنین سخنی به دور از قواعد و ضوابط علمی، و ناشی از پیش داوری و اطلاع ناکافی وی نسبت به مبانی

تفسیری است (بنگرید به: ذهبی، *التفسیر و المفسرون*، ۱/ ۳۶۵، ۲/ ۲۸۴).

نکته سومی که باید به آن توجه داشت این است که تقسیم تفسیر به رأی به دو قسم ممدوح و مذموم بر پایه دلیل معتبری، استوار نیست، چراکه به گفته محمد زغلول، این تقسیم را نخستین بار، راغب اصفهانی در کتاب *تفسیر معانی القرآن*، بیان نموده و سپس قرطبی، بصورت مجمل و ابن جوزی، بصورت مفصل، آن را مطرح نموده‌اند و مفسران و دانشمندان علوم قرآنی نسل‌های بعدی اهل سنت، آن را دنبال نموده و این تقسیم بندی را پذیرفته‌اند و تفسیر به رأی ممدوح را جایز دانسته و حتی کتابها و مقالات مستقلی نیز در این باره نوشته‌اند (زغلول، *التفسیر بالرأی*، ۱۱۴).

قبل از سده پنجم، هیچ یک از مفسران اهل سنت، تفسیر به رأی را به دو قسم ممدوح و مذموم تقسیم نکرده‌اند و احادیث پیامبر (ص) در این باره را بطور مطلق و بدون تقسیم رأی به ممدوح و مذموم، معنا نموده‌اند و تفسیر به رأی را هم چون تفسیر طبری، صحیح و جایز ندانسته‌اند؛ (بنگرید به: طبری، *جامع البیان*، ۱/ ۲۷) بنابراین تقسیم مذکور، اصطلاحی است که از سده پنجم به بعد در بین مفسران اهل سنت رایج گردیده و هیچ دلیل و مدرک معتبری در تأیید و درستی آن وجود ندارد و نیز مخالف اطلاق روایات حرمت تفسیر به رأی است؛ لذا می‌توان گفت که تقسیم نمودن رأی به مذموم و ممدوح، درست نبوده و تفسیر عقلی را در معنای تفسیر به رأی ممدوح تلقی نمودن صحیح نخواهد بود.

۳. تبیین مفهوم تفسیر به رأی از دیدگاه طباطبایی و تحلیل آن

در این بخش، به تحلیل و بررسی مفهوم تفسیر به رأی و روش صحیح تفسیر قرآن از دیدگاه طباطبایی، پرداخته خواهد شد.

۳-۱) دیدگاه طباطبایی در مفهوم تفسیر به رأی با تأکید بر نقش روش

طباطبایی استفاده از هر روشی در تفسیر قرآن بدون استفاده از خود قرآن را تفسیر به رأی دانسته و درباره تبیین دقیق معنای تفسیر به رأی، پس از ذکر روایت پیامبر (ص) — که هر کس قرآن را با رأی خویش تفسیر کند خدا جایگاهی از آتش جهنم برایش فراهم کند — درباره نهی از تفسیر به رأی می‌گوید:

منظور از رأی، اعتقادی است که در اثر اجتهاد بدست می آید، گاهی هم بر سخنی اطلاق می‌گردد که ناشی از هوای نفس و استحسان باشد. ضمناً از آن‌جا که کلمه «رأی» در حدیث، بر ضمیر «ها» اضافه شده، اختصاص، انفراد و استقلال طلبی را می‌رساند و از آن، فهمیده می‌شود که رسول خدا (ص) نخواستہ است که مسلمانان را در تفسیر قرآن از مطلق اجتهاد نهی کند، تا لازمه اش این باشد که مردم را در تفسیر قرآن، مأمور به پیروی روایات وارده از خود و از اهل بیتش کرده باشد، آنطور که اهل حدیث خیال کرده اند. اگر منظور پیامبر (ص) چنین چیزی بوده باشد، روایت یادشده با آیات بسیاری که قرآن را عربی مبین می‌خواند یا به تدبّر در آن امر می‌کند و هم چنین با روایات بسیاری که دستور می‌دهد که هر روایتی باید عرضه به قرآن شود منافات خواهد داشت؛ بل که خواسته است از خودسری در تفسیر نهی کند و بفرماید که مفسّر نباید در تفسیر آیات قرآن به اسبابی که برای فهم کلام عربی در دست دارد اکتفاء کند و کلام خدا را با کلام بشر مقایسه کند؛ چرا که کلام خدا با کلام بشر، تفاوت دارد (بنگرید به: طباطبایی، المیزان، ۳/ ۷۶).

طباطبایی در ادامه می‌افزاید:

تفسیر به رأی که رسول خدا (ص) از آن نهی فرموده، عبارت است از طریقه ای که بخواهند با آن طریقه، رموز قرآن را کشف کنند و خلاصه، نهی از طریقه کشف است، نه از مکشوف و به عبارت دیگر، از این نهی فرموده است که بخواهند کلام او را همانند کلام غیر او بفهمند، هرچند که این قسم فهمیدن، گاهی هم درست از آب درآید. شاهد درستی این مطلب، روایت دیگری از آن حضرت است که فرمود: کسی که در قرآن به رأی خود سخن گوید و درست هم بگوید، باز خطا کرده است، لذا معلوم است که حکم به خطا کردن حتی در مورد صحیح بودن رأی، جز بدین جهت نیست که طریقه، طریقه درستی نیست و منظور از خطا کردن، خطای در طریقه است، نه در خود آن مطلب (بنگرید به: همان، ۳/ ۷۷).

بنابراین اگر مفسّر هنگام تفسیر قرآن، تنها به ابزاری که برای فهم کلام عرب در اختیار دارد، بسنده کند و آنگاه با مقایسه کلام خدا با کلام بشر، به تفسیر مبادرت ورزد، دچار تفسیر به رأی شده و این موضوع به شیوه تفسیر و فهم از قرآن مربوط است، نه خود فهم قرآن؛ چراکه یک شیوه اشتباه و خطا، برای نیل به مقصود الهی برگزیده است. البته لازم به ذکر است که ایشان، تنها به یکی از موارد تفسیر به رأی، اشاره نموده اند، در حالی که تفسیر به رأی را نمی‌توان منحصر

در این معنا دانست، چنان‌که اگر کسی بدون علم و تحقیق کافی و مراجعه به قرائن قطعی سنت، به تفسیر آیه ای از قرآن کریم بپردازد، مصداق تفسیر به رأی خواهد بود.

طباطبایی در ادامه سخنان خود در تبیین مفهوم تفسیر به رأی، به بیان ده قول، درباره مراد تفسیر به رأی از سیوطی، ابن الانباری و ابن النقیب، پرداخته و می‌فرماید: چه بسا بتوان بعضی از آنها را به بعضی دیگر ارجاع داد و هیچ یک از این وجوه، دلیلی به هم‌راه ندارند. بدیهی است که بطلان بعضی از آنها خود به خود روشن است و بطلان بعضی دیگر نیز با در نظر گرفتن مباحث قبلی، روشن می‌گردد و در ادامه بحث، در جمع بندی سخنان خود با اشاراتی به برخی از آیات قرآن کریم، نتیجه می‌گیرد که نهی در روایات، مربوط به طریقه تفسیر است و نه اصل تفسیر؛ یعنی کلام خدا را به طریقی که کلام خلق تفسیر می‌گردد، نباید تفسیر نمود (بنگرید به: همان، ۷۷-۷۸/۳).

وی در تبیین تبعات تفسیر به رأی می‌فرماید: تفسیر به رأی باعث ظهور تنافی در بین آیات قرآن می‌شود، چون ترتیب معنوی که بین مفاهیم و معانی آنها موجود است، به هم می‌خورد و در نتیجه، یک آیه قرآن، در جایی غیر از آن‌جا که دارد، واقع می‌شود و نیز یک کلمه آن، در غیر آن جایی که دارد، قرار می‌گیرد و لازمه آن این است که بعضی از آیات قرآن کریم یا بیشتر آن، به معنای خلاف ظاهرش تأویل گردد (بنگرید به: همان، ۸۱/۳). به نظر می‌رسد که دیدگاه ایشان درباره مقوله رأی تفسیری، بیشتر از اندیشه محوری ایشان درباره تفسیر قرآن با قرآن متأثر بوده است.

۲-۳) روش صحیح تفسیر قرآن از دیدگاه طباطبایی

طباطبایی درباره روش صحیح تفسیر قرآن می‌نویسد: آنچه از آن نهی شده، این است که کسی، خود را در تفسیر قرآن مستقل بداند و به فهم خود اعتماد نموده و به غیر خود مراجعه نکند و لازمه این روایات، این است که مفسر همواره از غیر خودش استمداد جسته و به دیگران نیز مراجعه کند و آن دیگران، عبارت است از سایر آیات قرآن یا احادیث وارده در سنت که شقّ دوم نمی‌تواند صحیح باشد، چراکه مفسر اگر بنا داشته باشد به سنت مراجعه کند، چون قرآن کریم، به صفت خاص «تَبَيَانًا لِكُلِّ شَيْءٍ» (نحل / ۸۹) متّصف است، این موضوع با نصّ خود قرآن سازگار نیست.

هم‌چنین با دستور خود سنت هم که فرموده، همواره به کتاب خدا رجوع کرده و اخبار را بر آن عرضه کنید، منافات دارد؛ لذا برای تفسیر قرآن، بجز خود قرآن، هیچ منبع دیگری برای مراجعه باقی نمی‌ماند، چون آیات قرآن کریم، به تنهایی مفسر یکدیگر بوده و هریک، گواه صدق دیگری است (طباطبایی، *المیزان*، ۳/ ۷۶). مشابه این مطلب، توسط محمدهادی معرفت نیز بیان گردیده است (بنگرید به: معرفت، *تفسیر و مفسران*، ۱/ ۷۷).

طباطبایی در ادامه می‌نویسد:

هدایت‌گری قرآن در راستای رسیدن به عمق معانی آن، از هر وسیله دیگر، برتر است؛ بل که هیچ چیز در این زمینه از آن سزاوارتر نیست. بر اساس روایات رسیده در باب تفسیر، شیوه پیامبر اکرم (ص) و معصومین (ع) نیز در تفسیر قرآن کریم همین گونه بوده و حتی یک مورد هم وجود ندارد که آنان، برای فهم آیه‌ای از قرآن، به یک دلیل عقلی نظری یا فرضیه علمی و امثال آن، تمسک جسته باشند (طباطبایی، *المیزان*، ۱/ ۱۲).

درواقع، بیان طباطبایی درباره معنای تفسیر به رأی، بر مبنای تفسیری ایشان متکی است که در جای خود، آن را تبیین نموده است. ایشان بجز مواردی هم‌چون احکام، قصص و معاد که شناخت آن، جز از طریق رجوع به بیان نبوی ممکن نیست، اعتقاد دارند که فهم درست مفاد کلام الهی، تنها از رهگذر تدبّر در قرآن و شواهد موجود در آن و نیز ملاحظه شأن و مقام متکلم آن، میسر بوده و تکیه بر قواعد عرفی در فهم تعابیر و کلمات یا تکیه بر فرضیات علمی و فلسفی در فهم و تفسیر قرآن، صحیح نیست.

نتیجه

در بررسی تحلیلی دیدگاه‌های فریقین درباره معنای روایات تفسیر به رأی، به نقاط اشتراک فراوان برمیخوریم که جملگی آنان به یک نقطه اصلی باز می‌گردد و آن عبارت است از: تفسیر قرآن، بدون علم یا تحمیل رأی بر قرآن. از نظر جناب ذهبی، تفسیر به رأی به دو گونه قابل تقسیم است: تفسیر به رأی مذموم و ناروا و تفسیر به رأی ممدوح و روا.

تفسیری که موافق کلام عرب هم‌راه موافقت کتاب، سنت و رعایت سایر شروط تفسیر باشد که این قسم، ممدوح است؛ اما تفسیری که بر اساس قوانین عربی نبوده و موافق با ادله شرعیه

نباشد، شرایط تفسیر را دارا نبوده و تفسیری مذموم است؛ اما این تقسیم بندی، از استحکام لازم برخوردار نبوده و نمی‌توان آن را صحیح دانست؛ چراکه تقسیم بندی ایشان، از سده پنجم به بعد در بین مفسران اهل سنت رایج شده و هیچ دلیل و مدرک معتبری ندارد. ضمن این‌که تفسیر ممدوح را باید تخصصاً از موضوع تفسیر به رأی، خارج دانست.

هم‌چنین دیدگاه وی مخالف صریح آیات، روایات و دیدگاه بسیاری از مفسران و اندیشمندان اسلامی است. هم‌چنین این‌که ذهبی، اشعری مسلک بوده و مبانی تفسیری وی، وابسته به مسلک اشعری است و او، تمامی تفاسیر موجود به غیر از تفاسیر نگارش یافته با پایبندی به مبانی اشعری، هم‌چون تفاسیر شیعه، معتزله و زیدیه را مصداق تفسیر به رأی مذموم دانسته که به دور از قواعد و ضوابط علمی بوده و ناشی از پیش داوری و اطلاع ناکافی وی نسبت به مبانی تفسیری است.

طباطبایی نیز با بررسی مجموع روایات باب تفسیر به رأی، معتقد است که تفسیر به رأی، هرگونه تعصب بر آراء شخصی و بدون توجه به منابع معتبر است که منجر به تطبیق و تحمیل بر آیات قرآن می‌شود و اصولاً استفاده از هر روشی در تفسیر قرآن بدون استفاده از خود قرآن، تفسیر به رأی بوده و آن‌چه در روایات نهی از تفسیر به رأی، روی آن تأکید شده، مربوط به روش و شیوه تفسیر است و نه اصل تفسیر؛ یعنی اگر تفسیر با روش و طریقه خطا انجام پذیرد، حتی اگر به نتیجه صحیح منتج گردد، باز نکوهیده و مذموم بوده و فاقد ارزش و اعتبار علمی است.

به نظر می‌رسد که دیدگاه ایشان درباره مقوله تفسیر به رأی، بیشتر از اندیشه محوری ایشان درباره تفسیر قرآن با قرآن متأثر بوده است. ضمن آن‌که وی تنها به یکی از موارد تفسیر به رأی اشاره نموده است؛ در حالی‌که تفسیر به رأی را نمی‌توان منحصر در این معنا دانست؛ چنان‌که اگر کسی بدون علم و تحقیق کافی و مراجعه به قرائن قطعی سنت، به تفسیر آیه ای از قرآن کریم بپردازد، مصداق تفسیر به رأی خواهد بود.

منابع

- ۱- قرآن کریم، ترجمه محمد مهدی فولادوند.
- ۲- ابن بابویه، محمد بن علی، *عیون اخبار الرضا (ع)*، به کوشش مهدی لاجوردی، تهران، نشر جهان، ۱۳۷۸ ش.
- ۳- ابن عطیه، عبدالحق بن غالب، *المحرر الوجیز*، به کوشش عبدالسلام عبدالشافی، بیروت، دارالکتب العلمیه، ۱۴۲۲ ق.
- ۴- ابن فارس، احمد بن زکریا، *مقاییس اللغه*، قم، پژوهشگاه حوزه و دانشگاه، ۱۳۸۷ ش.
- ۵- ابن منظور، محمد بن مکرم، *لسان العرب*، قم، ادب الحوزه، ۱۴۰۵ ق.
- ۶- استرآبادی، محمد امین، *الفوائد المدنیه*، به کوشش رحمتی، التشر الاسلامی، ۱۴۲۴ ق.
- ۷- آلوسی، محمود بن عبدالله، *روح المعانی*، به کوشش محمد حسین عرب، بیروت، دارالفکر، ۱۴۱۷ ق.
- ۸- بابایی، علی اکبر و همکاران، *روش شناسی تفسیر قرآن*، قم، پژوهشگاه حوزه و دانشگاه، ۱۳۸۵ ش.
- ۹- بحرانی، هاشم، *البرهان فی تفسیر القرآن*، قم، مؤسسه البعثه، ۱۴۱۵ ق.
- ۱۰- بغوی، حسین بن مسعود، *معالم التنزیل*، بیروت، داراحیاء التراث العربی، ۱۴۲۰ ق.
- ۱۱- ترمذی، محمد بن عیسی، *الجامع الصحیح*، به کوشش احمد شاکر، بیروت، دارالعلم.
- ۱۲- خراسانی، محمد کاظم، *کفایه الاصول*، قم، آل البیت، ۱۴۰۹ ق.
- ۱۳- خلیل بن احمد، *العین*، به کوشش مهدی مخزومی و ابراهیم سامرائی، قم، هجرت، ۱۳۸۵ ش.
- ۱۴- خویی، سید ابوالقاسم، *البیان فی تفسیر القرآن*، قم، نشر دارالقرآن، ۱۴۱۸ ش.
- ۱۵- *دائرة المعارف قرآن کریم*، قم، بوستان کتاب، ۱۳۸۲ ش.
- ۱۶- ذهبی، محمد حسین، *التفسیر و المفسرون*، بیروت، داراحیاء التراث العربی، ۱۹۶۱ م.
- ۱۷- راغب اصفهانی، حسین بن محمد، *مفردات الفاظ قرآن*، بیروت، دارالشامیه، ۱۴۱۲ ق.
- ۱۸- رضایی اصفهانی، محمد علی، *مبانی و قواعد تفسیر قرآن*، قم، جامعه المصطفی،

۱۳۸۷ش.

- ۱۹- زبیدی، محمدمرتضی، *تاج العروس*، بیروت، مکتبه الحیات.
- ۲۰- زرکشی، بدرالدین، *البرهان فی علوم القرآن*، به کوشش محمّد ابوالفضل ابراهیم، قاهره، داراحیاء الکتب العربیه، ۱۳۷۶ش.
- ۲۱- زغلول، محمّدحمد، *التفسیر بالرأی*، دمشق، مکتبه الفارابی، ۱۴۲۰ق.
- ۲۲- سیوطی، عبدالرحمان بن ابی بکر، *الاتقان*، بیروت، دارالکتاب العربی، ۱۴۰۷ق.
- ۲۳- شیخ مفید، محمّد بن محمّد، *تفسیر القرآن المجید*، قم، انتشارات دفتر تبلیغات اسلامی، ۱۴۲۴ق.
- ۲۴- طباطبایی، سید محمّد حسین، *المیزان فی تفسیر القرآن*، بیروت، اعلمی، ۱۳۹۰ق.
- ۲۵- طبرسی، فضل بن حسن، *مجمع البیان*، تهران، انتشارات ناصر خسرو، ۱۳۷۲ش.
- ۲۶- طبری، محمّد بن جریر، *جامع البیان*، بیروت، دارالمعرفه، ۱۴۱۲ق.
- ۲۷- طریحی، فخرالدین، *مجمع البحرین*، به کوشش احمد حسینی، تهران، دفتر نشر فرهنگ اسلامی، ۱۳۸۷ش.
- ۲۸- طوسی، محمّد بن حسن، *التبیان*، به کوشش احمد حبیب قصیر عاملی، بیروت، داراحیاء التراث العربی، ۱۴۰۲ق.
- ۲۹- عسکری، سیدمرتضی، *معالم المدرستین*، تهران، مجمع علمی اسلامی، ۱۴۱۶ق.
- ۳۰- عیاشی، محمّد بن مسعود، *التفسیر*، تهران، اسلامی، ۱۳۸۰ق.
- ۳۱- فخررازی، محمّد بن عمر، *مفاتیح الغیب*، بیروت، داراحیاء التراث، ۱۴۲۰ق.
- ۳۲- فیروزآبادی، محمّد بن یعقوب، *القاموس المحیط*، بیروت، دار احیاء التراث العربی، ۱۴۲۴ق.
- ۳۳- فیومی، احمد بن محمّد، *المصباح المنیر*، بیروت، المکتبه العصریه، ۱۴۲۰ق.
- ۳۴- قاسمی، محمّد جمال الدین، *محاسن التأویل*، بیروت، دارالفکر، ۱۳۹۸ق.
- ۳۵- قرطبی، محمّد بن احمد، *الجامع لاحکام القرآن*، تهران، ناصر خسرو، ۱۳۶۴ش.
- ۳۶- گل محمّدی، جعفر، «پژوهشی درباره احادیث نهی از تفسیر به رأی درنگاه فریقین»، *پژوهش دینی*، سال اول، شماره دوم، تابستان و پاییز ۱۳۸۴ش.

- ۳۷- ماوردی، علی بن محمد، *النکت والعیون*، بیروت، دارالکتب العلمیه، ۱۴۱۵ق.
- ۳۸- مجلسی، محمدباقر، *بحارالانوار*، بیروت، داراحیاء التراث العربی، ۱۴۰۳ق.
- ۳۹- مصطفوی، حسن، *التحقیق فی کلمات القرآن الکریم*، تهران، انتشارات وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی، ۱۳۷۴ش.
- ۴۰- معرفت، محمدهادی، *تفسیر و مفسران*، قم، نشرالتمهید، ۱۳۷۹ش.
- ۴۱- مکارم شیرازی، ناصر، *تفسیر به رأی و هرج و مرج ادبی*، قم، انتشارات مدرسه امیرالمؤمنین (ع).
- ۴۲- نجارزادگان، فتح الله، *تفسیر تطبیقی*، قم، انتشارات مرکز جهانی علوم اسلامی، ۱۳۸۳ش.
- ۴۳- نقویان، عباس، مقاله «تفسیر به رأی، چستی و چرایی»، *مطالعات قرآن وحدیث*، سال اول، شماره دوم، بهار و تابستان ۱۳۸۷ش.
- ۴۴- *نهج البلاغه*، گردآوری شریف رضی، به کوشش محمد عبده، بازنشر قم، دار الذخائر، ۱۴۱۲ق/۱۳۷۰ش.

Bibliography

- 1_ Holy *Qur'an*.
- 2_ Ālūsī, Maḥmūd b. 'Abdullā, *Rūḥ al-Ma'ānī*, Beirut, Dār al-Fikr, 1417 AH [Arabic].
- 3_ 'Askarī, Sayyed Murtiḍā, *Ma'ālim al-Madrasatayn*, Tehran, al-Majma' al-'Ilmī al-Islāmī, 1416 AH [Arabic].
- 4_ Astarābādī, Muḥammad Amīn, *al-Fawā'id al-Madanīya*, al-Nashr al-Islāmī, 1424 AH [Arabic].
- 5_ 'Ayyāshī, Muḥammad b. Mas'ūd, *Tafsīr al-'Ayyāshī*, Tehran, Islāmīyyah, 1380 AH [Arabic].
- 6_ Bābāyī, 'Alī Akbar and others, *Methodolgy of Quran Interpretation*, Qom, Research Institute of Hawzeh and University, 1385 SAH [Persian].
- 7_ Baghawī, Ḥuseyn b. Mas'ūd, *Ma'ālim al-Tanzīl*, Beirut, Dār Ihyā' al-Turāth al-'Arabī, 1420 AH [Arabic].
- 8_ Baḥrānī, Ḥāshim, *al-Burbān fī Tafsīr al-Qur'an*, Tehrān: Bī'that, 1415 AH [Arabic].
- 9_ Dhahabī, Muḥammad Ḥuseyn, *Al-Tafsīr wa Al-Mufasssīrūn*, Beirut, Dār Ihyā' al-Turāth al-'Arabī, 1961 [Arabic].
- 10_ Fakhr Rāzī, Muḥammad b. 'Umar, *Al-Tafsīr al-Kabīr*, Beirut, Dār Ihyā' al-Turāth al-'Arabī, 1420 AH [Arabic].
- 11_ Farāhīdī, Khālīl b. Aḥmad, *Al-'Ayn*, Qom, Hijrat, 1410 AH [Arabic].
- 12_ Fayyūmī, Aḥmad b. Muḥammad, *Al-Miṣbāḥ al-Munīr fī Gharīb al-Sharḥ al-Kabīr*, Beirut, Al-Maktabat Al-'Ilmīya, 1405AH [Arabic].
- 13_ Fīrūz Ābādī, Muḥammad b. Ya'qūb, *al-Qāmūs al-Muḥīṭ*, Beirut: Dār al-Kutub al-'Ilmīya, 1424 AH [Arabic].
- 14_ Golmohammadi, Ja'far, "A Study on the Hadiths Prohibiting Interpretation by Personal Opinion from the Perspective of Both Sects(Farīqeyn)", *Islamic Jurisprudence Research*, vol. 1, Issue 2, 1384 SAH [Persian].
- 15_ Ibn 'Āṭīyah, Abd al-Ḥaq, *al-Muḥarar al-Wajīz*, Beirut, Dār al-Kutub al-'Ilmīyah, 1422 AH [Arabic].
- 16_ Ibn Bābwayh, Muḥammad b. 'Alī, *Uyūn Akbbār Riḍā*, ed.Mahdī

- Lājvardī, Teran: Jahan, 1378 SAH [Arabic].
- 17- Ibn Fāris, Aḥmad, *Maqāyīs al-Lugha*, Qom: Maktab al-A‘lām al-Islāmī, 1404 AH [Arabic].
 - 18- Ibn Manzūr, Muḥammad b. Mukarram, *Lisān al-‘Arab*, Qom: Nashr Adab al-Ḥuza, 1405 AH [Arabic].
 - 19- Khorāsānī, Mohammad Kazem, *Kifayab al-Usūl*, Qom, Āl al-Bayt Institute, 1409 AH [Arabic].
 - 20- Khūyī, Sayyed Abulqāsem, *al-Bayān fī Tafṣīr al-Qur’ān*, Qom, Dār al-Thaqalayn, 1418 AH [Persian].
 - 21- Majlisī, Muḥammad Bāqir, *Biḥār al-Anwār*, Beirut, Dār Iḥyā al-Turāth al-‘Arabī, 1403 AH [Arabic].
 - 22- Makārem Shīrāzī, Nāṣer, Makarem Shirazi, Naser, *Interpretation by Opinion and Literary Chaos*, Qom, Amīr al-Mo’minīn School Publications, [Persian].
 - 23- Ma’refat, Mohammad Ḥādī, *al-Tafṣīr va al-Muffassirūn*, Qom, al-Tamhīd, 1379 SAH [Arabic].
 - 24- Māwirdī, ‘Ali b. Muḥammad, *al-Nukat wa al-Uyūn*, Beirut, Dār al-Kutub al-‘Ilmīya, 1415 AH [Arabic].
 - 25- Mofid, Muḥammad b. Muḥammad, *Tafṣīr al-Qur’ān al-Majīd*, Qom, Daftar-e Tablighat-e Eslami, 1424 AH [Arabic].
 - 26- Muṣṭafawī, Ḥasan, *al-Tabḥīq fī Kalamāt al-Qur’ān al-Karīm*, Tehrān, Translation and Punlication of Book Foundation, 1360 SAH [Arabic].
 - 27- *Nabj al-Balāgha*.
 - 28- Najjārzādegān, Fathullā, *Tafṣīr Taṭbīqī*, Qom, The International center Islamic studies, 1383 SAH [Persian].
 - 29- Naqavīyān, ‘Abbās, "Interpretation of the Quran by Personal Opinion, Nature, Why and Wherefores", *Qur’ān and Hadith Studies*, vol. 1, issue 2, 1387 SAH [Persian]. Doi. 10.30497/QURAN.2008.965
 - 30- Qāsimī, Muḥammad Jamāl al-Dīn, *Maḥāsīn al-Ta’wil*, Beirut, Dār al-Kutub al-‘Ilmīya, 1398 AH [Arabic].
 - 31- Qurtubī, Muḥammad b. Aḥmad, *Al-Jāmi‘ li Aḥkām Al-Qur’ān*,

- Tehran, Nāṣir Khusru, 1364 SAH [Persian].
- 32_ Rāghib Isfahānī, Ḥuseyn b. Muḥammad, *al-Mufradāt*, Biyrūt, Dār al-Shāmīya, 1412 AH [Arabic].
- 33_ Rezāyi Esfahāni, Mohammad ‘Ali, *Manteq Tafṣīr Qur’ān*, Qom, Jāmi‘a al-Muṣṭafā, 1387 SAH [Persian].
- 34_ Suyūṭī, ‘Abd al-Rahmān, *al-Itqān fī ‘Ulūm al-Qur’ān*, Beirut, Dār al-Ketāb al-‘Arabī, 1407 AH [Arabic].
- 35_ Ṭabarī, Muḥammad b. Jarīr, *Jāmi‘ al-Bayān*, Beirut, Dār al-Ma‘rifa, 1412 AH [Arabic].
- 36_ Ṭabarsī, Faḍl b. Ḥasan, *Majma‘ al-Bayān*, Tehran, Naser Khosro, 1372 SAH [Arabic].
- 37_ Ṭabāṭabāyī, Moḥammad Hoseyn, *Al-Mīzān*, Beirut, A‘lamī, 1390 SAH [Arabic].
- 38_ *The Encyclopedia of the Holy Qur’ān*, Quranic Culture and Knowledge Center, Qom, Bustan-e Ketab, 1382 SAH [Persian].
- 39_ Tirmidhī, Muḥammad b. ‘Īsā, *al-Jāmi‘ al-Ṣaḥīḥ*, Beirut, Dār al-‘Ilm.
- 40_ Ṭuriyḥī, Fakhr al-Dīn, *Majma‘ al-Baḥriyn*, Tehran: Mortazavi, 1387 SAH [Arabic].
- 41_ Tūsī, Muḥammad b. Ḥasan, *al-Tibyān*, Beirut, Dār Ihyā’ al-Turāth al-‘Arabī, 1391 AH [Arabic].
- 42_ Zaghlūl, Muḥammad, *al-Tafṣīr bi al-Ra’y*, Damascus, Maktaba al-Farabī, 1420 AH [Arabic].
- 43_ Zarkashī, Muḥammad b. ‘Abdullāh, *al-Burbān fī ‘Ulūm al-Qur’ān*, Beirut, Dār al-Ma‘rifa, 1410 AH Arabic].
- 44_ Zabīdī, Sayyid Muḥammad Murtizā al-Ḥusiyīnī, *Tādj al-‘Arūs min Jawābir al-Qāmūs*, Kuwait, Dār al-Hidāyī [Arabic].